

تعارض اقرار با امارات قضایی در آراء فقها و حقوق کیفری ایران

باقر شاملو^۱، مهدی نیکجو^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۷/۱۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۸)

چکیده

یکی از مباحث پر اهمیت در ادله اثبات دعوا، مسأله طریقت و موضوعیت اقرار است که در این پژوهش از حیث کیفری مورد توجه قرار گرفته است. بدین جهت، در فرض موضوعیت، اقرار بنفسه واجد ارزش است و لذا به محض اقرار مقرر، حکم در مورد او اجرا می‌شود. ولی در فرض طریقت، در صورتی واجد ارزش است که موجب کشف واقع شود؛ لذا قاضی با عدم اقرار می‌تواند اقرار را کان لم یکن بداند. نظر فقها در مورد موضوع تحقیق در بررسی تعارض دو طریق و یا نحوه استنباط از متن روایت (دو اقرار به یک قتل) و یا تصریح به طریقت و یا موضوعیت قابل کشف است. گفتنی است قوانین کیفری علیرغم ابتنا بر فقه، صراحت نداشته و بعضاً متعارض جلوه می‌کنند. آنچنان که در این مقاله به اثبات رسیده است طریقت اقرار با مبانی فقهی و اصول حقوقی کاملاً سازگار است.

واژگان کلیدی: ادله، اقرار، تعارض، سبب مستقل، طریق الی الواقع، طریقت، موضوعیت

۱. دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی؛

Email: b_shamloo@sbu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه امام صادق (نویسنده مسئول)

Email: Nikjoo@isu.ac.ir

مقدمه

در هر نظام حقوقی انسانها برای به دست آوردن حقوق از دست رفته خویش در محکمه قضا متوسل به مستندات می‌شوند که ادله اثبات دعوا نامیده می‌شود. در پرتو این سلسله از ادله است که فردی عنوان متهم گرفته و برخی مجرم نام می‌گیرند و براساس قانون، مجازات تعیین می‌شود. در میان ادله اثبات دعوا، اقرار، جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده و موقعیت منحصر به فرد آن در دعاوی کیفری بیش از پیش روشن است. چه، همانگونه که در تعاریف فقهی آمده است اقرار عبارت است از اخبار به حقی برای غیر و به ضرر خود. [۱۳، ج ۲/ ۴۹] به هر جهت شخصی که با طیب نفس، به ضرر خود آن هم در مباحث کیفری سخنی به زبان می‌آورد، به حق در جای خود منحصر به فرد تلقی می‌شود. یکی از موضوعات با اهمیت در این باره این است که در هنگام تعارض اقرار با امارات قضایی، محاکم بایستی چه موضعی اتخاذ کنند؟ پاسخ این مسأله این‌گونه روشن می‌شود که چنانچه اقرار موضوعیت داشته باشد، از اهمیت اقرار کاسته نمی‌شود و به محض اقرار حکم بر شخص مقرر می‌شود ولی چنانچه اقرار طریقت داشته باشد، پس از اقرار، قاضی می‌تواند به آن توجهی نداشته و از طریق دیگر حکم موضوع را انشاء نماید.

با این توضیح وجه اهمیت مسأله کاملاً روشن است که چنانچه اقرار موضوعیت داشته باشد آنچه در آن اهمیت دارد خود اقرار است و لذا به محض اقرار مقرر، حکم در مورد او به اجرا گذاشته می‌شود. این در حالی است که ممکن است قاضی با وجود این اقرار هنوز به اقناع وجدانی نرسیده باشد و حتی بر این باور باشد که این اقرار صحیح نیست. به بیان دیگر در صورتی که اقرار موضوعیت داشته باشد آنچه واجد اهمیت است خود اقرار است نه آنچه از طریق آن قابل اثبات است و لذا به محض ایجاد اقرار، منتظر چیز دیگری نیستیم و در صورتی که اقرار طریقت داشته باشد در صورتی اهمیت دارد که واقع را نمایان شود و در غیر این صورت هیچ ارزشی بر آن مترتب نیست. به عبارت دیگر در صورتی که حاکم از طریق آن اقرار به اقناع نرسد، می‌تواند به آن توجهی نداشته باشد. به عنوان مثال در پرونده ای در آمریکا متهمی، به دادن سم، به شخصی و قتل وی اقرار می‌کند. این در حالی است که پزشکی قانونی مرگ مقتول را ناشی از بیماری قلبی تشخیص می‌دهد. [۳۹، ص ۳۹۴]. در این حالت چنانچه اقرار موضوعیت داشته باشد هیچ راهی برای استمراج از پلیس علمی و پزشکی قانونی و غیره باقی نمی‌ماند و در این حال بایستی شخص را به محض اقرار از این جهت که اقرار خود بنفسه اهمیت

دارد محکوم به قصاص کرد و در غیر این صورت می‌توان با توسل به مباحث دیگر واقعیت را پیدا نمود. در حال حاضر نیز در پرونده‌های مطروحه در محاکم قضایی کشور این مسأله بیش از پیش خود را نمایان می‌سازد؛ پرونده‌هایی که حتی بعد اجتماعی و فرهنگی پیدا کرده و افکار عمومی آن را دنبال می‌کند.

به هر جهت این مسأله از مباحث پر اهمیتی است که در مباحث فقهی به صورت مجزا و مفصل و روشن و به عنوان یک فرع فقهی مورد نظر فقهای بزرگوار شیعه قرار نگرفته و در حقوق موضوعه نیز صراحتی در این باره وجود ندارد و تحقیق در این رابطه نیازمند تتبع و تحقیق جدید در منابع فقهی است.

بر این اساس، پس از بیان مفاهیم در ابتدا نظر فقها در مورد موضوعیت و طریقت از نظر گذشته و در ادامه با مطالعه قوانین کیفری ایران که مطابق با موضوع پژوهش مهمترین آن قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴ می‌باشد، نظر قانونگذار ایران نیز مورد بررسی واقع شده و در نهایت از مجموع مطالب نتیجه‌گیری شده است.

پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه این تحقیق باید در ابتدا گفت: اقرار با اینکه در فقه امامیه حاسم دعوا و از ادله اثبات دعوا تلقی شده ولی به روشنی جایگاه طریقت و موضوعیت آن در فقه و حقوق موضوعه مشخص نشده است. به نظر می‌رسد ادبیات موضوعیت و طریقت در مباحث اصولی بعد از مرحوم شیخ انصاری در مسائل اصولی وارد شده است و پس از مرحوم شیخ، اصولیون شیعه در مباحث خود در ذیل مسأله قطع به آن پرداخته اند. ولی با این حال در مباحث فقهی بعد از مرحوم شیخ نیز طریقت و موضوعیت ادله اثبات دعوا و به طور خاص اقرار، به عنوان مفصل مجزا مورد نظر فقها قرار نگرفته و تنها به صورت بسیار نادر می‌توان فقیهی را یافت که به طریقت و موضوعیت اقرار اشاره کرده باشد. البته که مباحث مربوط به ادله اثبات دعوا همواره در مباحث فقهی فقها و البته در میان نوشته‌های حقوقدانان به بحث کشانده و در این باره مطالب زیادی نگاشته شده است. وانگهی این نکته را نباید فراموش کرد که علیرغم تلاشهای بسیار زیاد متفکرین فقهی و حقوقی، بسیاری از زوایای ادله اثبات دعوا و بالتبع اقرار و از جمله تعارضات آن با امارات قضایی مغفول مانده و به بسیاری از سوالاتی که در این باره مطرح می‌شود،

پاسخ روشنی ارائه نگردیده است. روشن است که برای پاسخ به وضعیت تعارض اقرار با دیگر امارات قضایی آنگونه که در این تحقیق دیده می‌شود، تعیین تکلیف موضوعیت یا طریقت آن می‌باشد.

۱- مفاهیم

۱-۱. اقرار

واژه اقرار از ریشه قرّ به معنای ثابت بودن و ثابت شدن گرفته شده و به معنای اذعان و اعتراف آمده است. [۱، ج ۵، ص ۸۸]. در جای دیگری به اعتراف به شیء تعریف شده است. [۲۹، ج ۵، ص ۲۲]. راغب آن را به اثبات شیء تعریف کرده است. [۱۶، ص ۶۰۰]. در اصطلاح فقهی، برخی آن را به خبر جازم به حقی برای مخبر (کسی که اقرار برای او شده است) تعریف کرده‌اند. [۲۷، ج ۹، ص ۲۲۵] بر این اساس اقرار اخبار می‌باشد. به این معنا که اظهار قصد حکایت کردن از ثبوت و یا سلب یک مظهر خارجی در آن وجود داشته [۱۵، ج ۲، ص ۵۱] و در آن احتمال صدق و کذب وجود دارد. نتیجه از تلفیق تعریف لغوی و اصطلاحی این است که شخص مقرر در مورد خود خبری می‌دهد و به آن اذعان و اعتراف می‌کند، به نحوی که می‌توان موضوعی را به او نسبت داد یا از او سلب کرد.

۱-۲. موضوعیت و طریقت

اصطلاح طریقت و موضوعیت برای اولین بار توسط مرحوم شیخ انصاری به صورت جدی وارد ادبیات علم اصول شده است. نحوه بحث ایشان در مورد طریقت و موضوعیت بدین نحو است که ایشان در ابتدا در ذیل مبحث قطع، بیان داشته‌اند که در پیروی از قطع و عمل به آن (حجیت قطع) بین علما اختلافی نیست. در ادامه براساس همین مطلب بر این باور است که اطلاق لفظ حجیت برای قطع مانند اطلاق این واژه بر امارات معتبره شرعی نمی‌باشد. بدین بیان که حجیت در امارات معتبره (بر خلاف حجیت در قطع) به معنای حد وسطی است که به واسطه آن استدلال بر ثبوت اکبر برای اصغر صورت می‌پذیرد [۱۹، ج ۱، ص ۴۳] بدین لحاظ مرحوم شیخ بیان داشته‌اند که وقتی قطع به وجوب موضوعی پیدا کردیم حکم در حق ما ثابت می‌گردد (همان) ایشان در ادامه قطع را به دو نوع طریقی و موضوعی تقسیم کرده و بیان می‌دارند که

گاهی قطع را می‌توان در موضوع حکم اخذ کرد و بیان داشت که شیء معلوم به وضع معلوم بودن حکمش چنین است و لذا در چنین فرضی، جهت ثبوت حکم می‌توان قطع را حد وسط قرار داد. (همان). به عبارت دیگر براساس کلام مرحوم شیخ می‌توان در مورد قطع طریقی و موضوعی بیان داشت که قطع طریقی آن قطعی است که هیچگونه خصوصیتی نداشته و صرفاً راهی است به سوی کشف واقع. به بیان دیگر طریق اسباب رسیدن به مقصود است لذا چنانچه شخصی از غیر راه مورد نظر نیز به مقصود برسد تکلیف از او ساقط شده است. چرا که آنچه در این میان اهمیت دارد مقصود و هدف مورد نظر است. به عبارت دیگر آنچه مدنظر شارع است انجام عمل می‌باشد و نه طریقی که شخص مکلف از آن استفاده کرده و به مقصود می‌رسد و گاهی تنها انجام عمل مد نظر شارع نیست بلکه راهی که مکلف از آن به مقصود شارع رسیده نیز مد نظر بوده و به عبارتی بنفسه معتبر و موضوعیت دارد.

مرحوم شهید صدر نیز در این باره بیان می‌دارد که اگر قطع در لسان دلیل شرعی اخذ شده و به عبارت دیگر در ایجاد حکم دخیل می‌شود که در این صورت به آن، قطع موضوعی گفته می‌شود. یعنی خود قطع، برای رسیدن به ثواب موضوعیت دارد، لذا نحوه شخص به قطعیت رسیده است واجد اهمیت است. [۲۰، ج ۱، ص ۳۰۱]

براساس مطالب بیان شده باید گفت که وقتی چیزی موضوعیت داشته باشد یعنی بنفسه و در ذات خود اهمیت دارد ولی وقتی طریقیت داشته باشد، آنچه از ورای آن نمایان می‌شود در خور توجه است. به عنوان مثال، گاهی به آینه نگاه می‌شود تا خود آینه (مثلاً جنس و اندازه آن) بررسی شود یعنی آینه بذاته اهمیت دارد. ولی وقتی به آینه نگاه می‌شود تا از آن طریق، شخص خود را در آن ببیند، دیگر آینه اهمیت ندارد بلکه آنچه در آن دیده می‌شود واجد توجه است. بنابراین در موضوع این مقاله، چنانچه اقرار موضوعیت داشته باشد، خود اقرار بما هو اقرار مورد نظر است و حکم وابسته به اقرار است. به عبارت دیگر اقرار در ذات خودش بها دارد چه به واقع برساند چه نرساند، لذا به محض اقامه اقرار حکم حاکم بر آن بار می‌شود. به عبارت دیگر آنچه مد نظر است خود اقرار بما هو اقرار است نه آن چه از طریق اقرار ثابت می‌گردد. به بیان دیگر حتی چنانچه قاضی از طریق اقرار به اقتناع وجدانی هم نرسد بایستی حکم را بر مقرر کند. از جهت دیگر چنانچه اقرار طریقیت داشته باشد، ارزشی جز کشف واقع نداشته به عبارت دیگر طریقی است برای کشف مقصود و وقتی ارزش دارد که ما را به واقع برساند. به

بیان دیگر اقرار آئینه ای است برای نشان دادن واقع و چنانچه نتوانیم از طریق آن به واقع دست پیدا کنیم برای ما اعتبار و ارزشی ندارد و چنانچه قاضی از طریق آن به اقناع وجدانی نرسد می‌تواند به اقرار توجهی نکند.

۳-۱. تعارض

در علم اصول هرگاه دو دلیل در برابر یکدیگر قرار گرفته و همدیگر را نفی کنند، به آن تعارض ادله گفته می‌شود. (همان). به لحاظ اصطلاحی مرحوم شیخ انصاری (ره) تعارض را تنافی مدلول دو دلیل بر وجه تناقض یا تضاد دانسته است. [۱۹، ج ۲، ص ۷۵۰] ولی مرحوم آخوند خراسانی تعارض را تنافی دو یا چند دلیل از نظر دلالت و مقام اثبات می‌داند. [۱۲، ص ۴۳۷] به عبارت دیگر تعارض را از اوصاف دلیل دانسته است.

به هر جهت هرگاه دو دلیل در فرض تمامیت مقومات حجیت در برابر یکدیگر قرار گرفته و یکدیگر را ابطال و تکذیب نمایند تعارض محقق می‌شود. البته برای اینکه دو دلیل با یکدیگر تعارض پیدا کرده و یکدیگر را تکذیب کنند، بایستی شرایطی باشد که در کتب اصولی به تفصیل در باره آن سخن گفته شده است. [۳۷، ج ۲، ص ۲۱۰].

۲. بررسی موضوع در مباحث فقهی

در این مبحث از پژوهش برای استکشاف رأی فقها به دنبال اشاراتی هستیم تا از آن طریق بتوان نظر ایشان را در باب موضوعیت و طریقت به دست آورد. به نظر می‌رسد یکی از بهترین مباحثی که می‌توان از طریق آن به این مطلوب دست یافت، بحث تعارض دو اقرار به قتل و یا تعارض اقرار با بینه و یا علم قاضی باشد. البته این مطلب به معنای عدم استفاده از دیگر مباحث فقها نمی‌باشد.

توضیح مطلب اینکه همانگونه که بیان شد فقها در مباحث خویش به صورت صریح به طریقت و موضوعیت اقرار اشاره نکرده و یا حداقل اینکه تعداد اندکی از ایشان به صورت روشن به این مطلب اشاره کرده‌اند؛ لذا در اینجا بایستی از طریق مباحث اصولی به استکشاف رأی ایشان پرداخت. به این بیان که بایستی در ذیل مباحث فقهی با بررسی رأی فقها در زمینه اقرار که البته حیث کیفری آن مد نظر قرار گرفته شده است به نظر ایشان در این زمینه رسید. بیان مطلب اینکه یکی از مباحثی که به صورت جدی می‌تواند راهی برای کشف رأی فقها باشد بحث تعارض دو اقرار در قتل می‌باشد. چه،

یکی از مسائل مطروحه در ذیل بحث قتل در مباحث فقها این است که چنانچه دو نفر اقرار به قتل کنند کدام یک از این دو بایستی مجازات شود؟ پاسخی که بسیاری از فقها درباره این مسأله داده اند براساس روایتی از امام صادق (ع) است^۱ که ولی دم را مخیر در اخذ دیه از یکی از مقررین و یا قصاص یکی از این دو کرده‌اند. ولی ذکر این نکته حائز اهمیت است که چنانچه فقیهی روایت امام صادق (ع) را مبنای رأی خویش بیان کرده باشد، می‌توان موضع ایشان را در قبال اقرار در امور کیفری به دست آورد. چه، در این حالت از این حیث که دو اقرار با یکدیگر تعارض پیدا کرده است بحث در باب متعارضین مورد نظر قرار گرفته می‌شود.^۲ پس از آن در ابتدا سوالی که مطرح می‌شود این است که قاعده اولیه در باب متعارضین چیست؟ برای رسیدن به پاسخ این مسأله ابتدا باید گفت که گاهی دو دلیل از هر حیث با هم مساوی یا متعادل هستند. گاهی یکی از دو دلیل بر دیگری (از ناحیه سند و یا دلالت و یا هر دو) رجحان دارد. بحث در این باره در جایی است که دو دلیل از هر جهت با هم متعادل باشند. به عبارت دیگر هیچ ترجیحی بر دیگری نداشته و وجه امتیازی نداشته باشد. در این حال، موضوع در حالت تعارض واقعی به خود گرفته و پایخ مسأله در قاعده اولیه در تعارض دو دلیل دنبال می‌شود. اصولیون برای پاسخ به این مسأله در ابتدا مبانی مختلف حجیت امارات را مورد بررسی قرار داده اند. به این بیان که در باب حجیت امارات دو مبنا وجود دارد: الف: مبنای طریقی و مبنای سببیت که البته به شقوق مختلفی تقسیم می‌شود.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ وَجِدَ مَقْتُولًا فَجَاءَ رَجُلَانِ إِلَى وَليِّهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا أَنَا قَتَلْتُهُ عَمْدًا وَ قَالَ الْآخَرُ أَنَا قَتَلْتُهُ خَطَأً فَقَالَ إِنَّهُ هُوَ أَخَذَ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْعَمْدِ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى صَاحِبِ الْخَطِئِ سَبِيلٌ وَ إِنِ أَخَذَ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْخَطِئِ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى صَاحِبِ الْعَمْدِ سَبِيلٌ. محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از حسن بن صالح نقل کرده است که از امام صادق (ع) در مورد مرد مقتولی سوال کردم که دو نفر نزد ولی مقتول می‌آیند، پس یکی از آن دو می‌گوید: من به صورت عمدی آن را کشتم و دیگری نیز می‌گوید به صورت خطائی او را کشتم. پس گفت اگر او (ولی دم) قول صاحب عمد را اخذ کرد دیگر نسبت به صاحب خطاء اختیاری ندارد و چنانچه قول صاحب خطاء را اخذ کند دیگری نسبت به صاحب عمد اختیاری ندارد. [۳۳، ج ۷، ۲۸۹]

۲. گفتنی است هدف از ورود به این روایت و یا بررسی فقهی آراء فقهاء پیرامون آن، صرفاً به جهت آن است که موضع ایشان در قبال مساله این پژوهش روشن شود و ارتباطی خاصی به اصول و مبانی فقهی و روشهای مرسوم آن مبنی بر قرار گرفتن روایات در منابع اربعه نداشته و میزان اعتبار یک روایت و اهمیت دادن به آن در بحثهای حقوقی مطمح نظر این پژوهش نیست.

در مورد تعارض امارات بر مبنای طریقت دو نظریه وجود دارد: برخی از اصولیون قائل به تساقط هر دو دلیل شده اند [۱۲، ص ۴۳۹ / همچنین نک: ۲۸، ج ۵، ص ۲۱۰]^۱ و برخی دیگر معتقد به تخییر [۱۱، ص ۳۰۲] در این باره هستند. البته مشهور علمای اصول اصل اولی در تعارض امارتین را تساقط می‌دانند. [۲۱، ج ۷، ۲۳۷]. لذا از این جهت می‌توان گفت چنانچه فقیهی در تعارض دو اقرار قائل به تساقط دو اقرار باشند، می‌توان دریافت که ایشان قائل به طریقت اقرار هستند و چون اقرارین از درجه اعتبار ساقط می‌شود، برای پیدا کردن قاتل بایستی به دنبال دلیل دیگری بود.

بر مبنای سببیت نیز اصل اولی در تعارض دو موضوع یا به عبارت اصولی دو سبب بنا به نظر اصولیون تخییر است. مرحوم آخوند در این باره بر این باور است که چنانچه در مسأله سببیت، به سببیت مطلق قائل شویم، از این جهت که عمل به هر دو روایت امکان ندارد مسأله از قبیل واجبین متزاحمین می‌شود، و در عمل به هر دو دلیل مخیر هستیم. به عبارت دیگر در نظر ایشان گاهی مسأله تعارض سببین از قبیل واجبین متزاحمین بوده و همانند آن در مسأله تعارض اقدام می‌شود. [۱۲، ص ۴۴۰] به همین جهت در اینجا توجه به این نکته ضروری است که چنانچه فقیهی قائل به تخییر ولی دم و رأی روایت شده است لزوماً طریقت اقرار در نظر او کشف نمی‌شود و ممکن است براساس اصل اولی در تعارض سببین قاتل به تخییر شده باشد.

به هر جهت آنچه در ادامه از نظر گذشته است موضع فقها در باب موضوعیت و طریقت اقرار است که براساس شواهدی (علی الخصوص در تعارض دو اقرار به یکی قتل) به دنبال کشف نظر ایشان هستیم.

۱-۲- موضوعیت اقرار

مرحوم سید ابن زهره در غنیه النزوع در پاسخ به تعارض دو اقرار به یک قتل، قائل به تنصیف دیه بین مقرین شده است. [۷، ص ۴۰۷] علاوه بر این، ایشان در مطلب دیگری بیان داشته اند که چنانچه بینه‌ای بر قتل انسانی اقامه شود و در عین حال شخص دیگری نیز به همان قتل اقرار کند، اولیاء دم، در تنصیف دیه بین مقرین و یا قصاص هر دو البته با رد نصف دیه به ورثه مشهود علیه، مخیرند. [همان]

۱. مرحوم آخوند در این باره بر این باور است که حجیت یک دلیل سبب می‌شود یک از آنها به طور کلی از حجیت ساقط شود. ولی از این جهت که این عدم حجیت بر هر دو طریق قابل انطباق است هر دو را از حجیت ساقط می‌کنیم.

مرحوم الکیدری نیز در اصباح الشیعه علاوه بر اختیار ولی دم در قصاص مقرر به قتل عمد، قائل به تنصیف دیه بین هر دو مقرر نیز گردیده است. [۳۲، ص ۴۹۵] مرحوم ابو صلاح حلبی نیز در این مسأله، علاوه بر اختیار ولی دم در قصاص مقرر به عمد، قائل به تنصیف دیه بین مقرین شده است. [۸، ص ۳۸]

در مورد این آراء باید گفت که ایشان به مفاد هر دو دلیل عمل کرده و به نوعی موضوعیت اقرار را پذیرفته‌اند. به همین جهت به خاطر اینکه به محتوای هر دو اقرار عمل کرده باشند قائل به تنصیف دیه بین مقرین شده‌اند.^۱

مرحوم محقق حلی نیز الزام مقرر به مفاد اقرارش، در صورتی که جائز التصرف باشد را ضروری دانسته است. [۹، ج ۴، ۷۵]^۲

مرحوم علامه حلی در تعارض بین و اقرار به قتل، پس از اینکه آراء فقها را مد نظر قرار می‌دهد بر این باور است که اولیاء دم مقتول تنها می‌توانند یکی از ایشان (مقرر، مشهود علیه) را قصاص کنند. [۱۰، ج ۵، ۵۶] از این بیان مرحوم علامه می‌توان چنین استنباط کرد که ایشان در تعارض بین دو ادله شرعی (بینه و اقرار)، برای هر دو موضوعیت قائل شده است و براساس مبنای اصولی تخییر را پذیرفته و این اختیار را به ولی دم داده است.

مرحوم شیخ طوسی در مورد مسأله قبل (تعارض بین بینه و اقرار) بیان داشته اند چنانچه ولی دم بخواهد می‌تواند هر دو شخص را (مشهود علیه و مقرر) را قصاص کند و در این صورت بایستی نصف دیه شخص مقتول را به اولیاء دم شخص مشهود علیه بپردازد. در ادامه نیز آورده است چنانچه ولی دم بخواهد می‌تواند دیه شخص مقتول را از آن دو اخذ کند که در این صورت دیه بین ایشان تنصیف می‌شود. بر این اساس مرحوم شیخ الطائفه نیز موضوعیت اقرار و حتی بینه را پذیرفته اند به این دلیل که ایشان هر دو

۱. البته سوالی که در این باره به ذهن می‌رسد این است که چرا ایشان در کنار تنصیف دیه بین مقرین قائل به اختیار ولی دم در قصاص مقرر به عمد نیز شده اند. اگر براساس روایت امام صادق (ع) (ر.ک: پاورقی صفحه ۵) فتوا داده‌اند دیگر مجالی برای فتوا به تنصیف دیه بین مقرین باقی نمی‌ماند و اگر قائل به تنصیف دیه می‌باشند اختیار ولی دم بر قصاص مقرر به عمد با اشکال مواجه است. به هر حال ایشان درباره دلایل فتوای خویش مطلبی بیان نکرده و از این جهت این رأی با ابهام مواجه است.

۲. البته ممکن است این عبارت مرحوم محقق ناظر به اقرار در امور مدنی نیز باشد. لیکن ایشان در ابتدای مبحث اقرار خود این مطلب را بیان نموده اند و به نظر می‌رسد به هر دو جنبه کیفری و مدنی امور اشاره داشته باشد.

ادله اثبات دعوا را بنفسه معتبر دانسته و از این جهت به مفاد اقرار و بینه عمل کرده و به نوعی هر دو را اخذ کرده است. [۲۶، ص ۷۴۳]

مرحوم شهید ثانی(ره) [۱۸، ج ۱۵، ص ۱۷۵ همچنین ر.ک: ۱۷، ج ۱۰، ص ۶۹] و مرحوم صاحب ریاض [۲۴، ج ۱۶، ص ۲۶۵]، صاحب مفتاح الکرامه [۲۵، ج ۱۱، ص ۴۰]، مرحوم صاحب جواهر [۴۰، ج ۴۲، ص ۲۰۶] و مرحوم مرعشی نجفی [۳۵، ج ۲، ص ۷۵] ذیل مسأله تعارض دو اقرار به یک قتل و در مباحثی دیگر، در اثنای عباراتی اقرار را سبب مستقلی برای ایجاد حکم دانسته اند و در ذیل اقرار دو مقرر به یک قتل آورده اند که هر یک از این دو اقرار سبب مستقلی برای مقتضای اقرار است. ایشان در ذیل عبارات خویش بیان داشته اند که براساس مفاد اقرار، مستقلا موجب می‌شود که هر یک از مقرین به مقتضای اقرارش مواخذه شود. البته صاحب جواهر در مورد مسأله دیگری بیان داشته اند چنانچه بینه ای اقامه شود که فلانی به صورت عمدی زید را به قتل رسانده و در عین حال دیگری اقرار کند که قاتل آن مقتول است، چنانچه ولی دم بخواهد یکی از این دو را قصاص کند چند حالت بر آن متصور است: ۱- ولی دم می‌تواند مشهود علیه را قصاص کند که در این صورت مقرر بایستی نصف دیه شخص قصاص شده را به اولیاء او بپردازد ۲- مقرر را قصاص کند که در این صورت شخص مشهود علیه لازم نیست دیه شخص قصاص شده را به ولی بپردازد به این دلیل که اقرار تنها سبب اجرای مجازات بر مقرر می‌شود. ۳- می‌تواند هر دو را قصاص کند که در این صورت بایستی نصف دیه مشهود علیه را به اولیاء وی باید بپردازد. البته در صورتی که ولی بخواهد از مشهود علیه و یا مقرر دیه اخذ کند، بنا به نظر مرحوم صاحب جواهر (ره) دیه بین ایشان تنصیف می‌شود. [همان] این عبارات مرحوم صاحب جواهر از دو جهت نشان دهنده رأی ایشان در موضوعیت اقرار است. از یک جهت مرحوم صاحب جواهر هر یک از اقرار را سببی برای ایجاب مقرر به مقتضای اقرارش دانسته است. از جهت دیگر اینکه ایشان در قسمتی از رأیشان بیان داشته اند که ولی دم می‌تواند از این دو، دیه اخذ کند که در این صورت بین ایشان تنصیف می‌شود. این رأی مرحوم صاحب جواهر نشان دهنده این معنا است که ایشان به مفاد هر بینه و اقرار عمل کرده و لذا مشهود علیه و مقرر را به پرداخت خسارت به ولی دم مجازات کرده است. البته از جهت دیگر نیز باید گفت که ایشان و دیگر فقهای بزرگوار به مفاد اقرار و بینه عمل کرده و فتوای خویش را براساس آن بنا نهاده‌اند.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که به نظر می‌رسد صور مختلفی که مرحوم صاحب

جواهر بیان داشته‌اند (به صورت تعبدی) براساس روایتی است که در مورد تعارض بینه و اقرار وارد شده است. [۵، ج ۲۹، ۱۴۵] در فرض صدور حکم براساس منطوق روایت، کشف موضوعیت اقرار در کلام صاحب جواهر با اشکال مواجه می‌شود زیرا که ایشان براساس روایت به این فتوا رسیده‌اند نه اینکه موضوعیت اقرار و یا بینه را پذیرفته و براساس آن فتوا صادر کرده باشند. البته گفتنی است که محتوای این روایت به نوعی با مباحث اصولی در تعارض است. چه، در صورتی که بینه و اقرار با هم تعارض کنند علم اجمالی حاصل می‌شود که یکی از این دو (مقر و مشهود علیه) قاتل است و نمی‌توان هر دو را مجازات کرد. چرا که یک نفر به قتل رسیده و تنها یک نفر قاتل است (فرض شراکت نیز منتفی است) و تنها یک نفر بایستی در برابر آن مجازات شود و مجازات هر دو مخالفت قطعیه با علم اجمالی را در پیش دارد. مرحوم امام خمینی (ره) نیز بعد از بیان صور مختلف مسأله با توجه به مشکل بودن آن قائل به احتیاط در مسأله برای عدم تهجم به محقون‌الدم شده است. [۱۳، ج ۲، ۵۲۷] به نظر می‌رسد ایشان نیز به صورت‌های این مسأله اشکالاتی را وارد دانسته‌اند. با توجه به این مطالب تنها اماره‌ای که می‌توان برای موضوعیت اقرار در کلام صاحب جواهر یافت این است که ایشان اقرار را سببی برای قتل مقر دانسته‌اند.

فقه‌های دیگری اقرار را بر خلاف بینه، علت تامه ثبوت حق دانسته است. [۶، ج ۸۴، ص ۲۵۳. همچنین ر.ک: ۴، ص ۲۳۶] در توضیح باید گفت، که علت تامه - که در لسان برخی از فقها به عنوان سبب مستقل ذکر شده است - عبارت است از علتی که مشتمل است بر تمام آنچه وجود معلول بر آن متوقف است. [۲۵، ص ۱۵۹]. به عقیده فلاسفه با قاعده "تحلف المعلول من علته التامه محال" در صورت وجود علت تامه تخلف معلول از علت محال است. [۲۲، ج ۲، ص ۱۳۱] بر این اساس در ما نحن فیه بعد از وجود اقرار، منتظر چیز دیگری برای اثبات حق نخواهیم بود چرا که اقرار علت تامه و یا به عبارتی سبب مستقل^۱ ثبوت حکم به حساب می‌آید و به محض وجود اقرار حتی با فرض عدم اقناع قاضی قصاص بر مقر ثابت می‌شود.

مرحوم آشتیانی در صورتی که اقرار مقر جامع شرایط اقرار باشد را سبب الزام وی به مقتضای اقرارش دانسته و بیان می‌کند وجه تفاوت بین اقرار و بینه در این است که الزام مقر

۱. منظور از سبب در اینجا سبب در اثبات است. به این معنا که به محض وجود اقرار قتل ثابت و حکم مستقر می‌شود.

به اقرار منوط به هیچ امری دیگری نمی باشد. نکته قابل توجه این رأی این است که وی این را به مشهور نیز نسبت داده است. [۲، ص ۹۱. همچنین نک: ۳۶، ج ۱۸، ص ۴۶۹]

۲-۲- طریقت اقرار

نویسنده کتاب «الفقه» بیان داشته است که فقهای برای باورند که اقرار با بینه تفاوتی ندارد و از محقق اردبیلی نام برده‌اند. در مبحث قبل نیز بیان داشتیم که ایشان معتقدند که اقرار بر خلاف بینه علت تامه ثبوت حق است یا به عبارت دیگر اقرار تمام العله برای الزام مقرر به مفاد اقرارش می‌باشد، چنانکه بیان داشتیم از این عبارات موضوعیت اقرار فهم می‌شود. بر این اساس باید گفت چنانچه بینه با اقرار تفاوت نداشته باشد به معنای پذیرش مبنای طریقت اقرار است. چرا که مفهوم مخالف این عبارت که اقرار بر خلاف بینه تمام العله است یعنی اینکه بینه جزء العله است و چنانچه تفاوتی بین بینه و اقرار نباشد این معنا مستخرج است که اقرار نیز جزء العله برای اثبات حکم بوده و جنبه طریقت دارد. [۶، ج ۸۴، ص ۲۵۳]

مرحوم آیت الله خوانساری به صراحت طریقت اقرار را پذیرفته اند. ایشان در ذیل مسأله تعارض دو اقرار به یک قتل در ایرادی که به فقها داشته اند بیان می‌دارد: که اقرار طریق به واقع است و با توجه به علم اجمالی به مخالفت یکی از این دو با واقع، اخذ به هر دو اقرار وجهی ندارد. [۱۴، ۱۴۰۵ ق: ج ۷ / ۲۴۴. همچنین نک: ۳، ج ۳، ص ۵۳ و ۳۴، ص ۱۲].

آیت الله مکارم شیرازی در ذیل عبارتی، اقرار را اماره ای برای ثبوت مفاد اقرار بر مقرر دانسته و به جهت اطلاق ادله اقرار، نسبت به حجیت آن نزد عقلا، اقرار را اماره به واقع، معرفی می‌کند. همچنین ایشان در جای دیگری نفوذ اقرار بر ضرر مقرر را در صورتی دانسته است که معارضی نداشته‌باشد. چرا که در این صورت اقرار از درجه اعتبار ساقط می‌شود. [۳۸، ج ۲، ص ۴۰۸].

بیان این نکته در این بخش (طریقت اقرار) ضروری است که در هر نظام حقوقی سلسله مواردی برای اثبات دعوی خواهان و خوانده تعریف شده است تا ایشان از طریق آن ادعای خویش را اثبات کرده و در پرتو آن محکمه با استماع صحبت های طرفین رأی خویش را مستندا بیان نماید. نظام حقوقی اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست و برای خویش سلسله ادله‌ای تعیین کرده است تا از طریق آن، قاضی بتواند رأی خویش را بر آن استوار کند و هیچ یک از این ادله به خودی خود اهمیتی نداشته و به تعبیر بهتر

موضوعیت ندارد. به بیان دیگر، ادله اثبات دعوا در هر نظام حقوقی صرفاً برای کشف واقعیت در نظر گرفته شده است و به هر جهت هر چیزی می‌تواند به دادگاه برای کشف حقیقت کمک کند نباید از نظر قاضی مغفول بماند. طبیعتاً اقرار نیز از این قاعده مستثنا نیست و آن نیز می‌تواند به عنوان یکی از دلایل کشف واقعیت مورد استفاده دادگاه واقع شود. از جهت دیگر نیز می‌توان گفت که طریقت اقرار، به مطلوب محاکم قضایی که یافتن حقیقت است نزدیک‌تر می‌باشد چرا که در فرض طریقت، قاضی می‌تواند در صورت عدم اطمینان نسبت به اشتباه و عدم اشتباه مقرر به استمزاج از طرق دیگر علمی پرداخته و با کنار هم نهادن آنها با اقرار حکم خویش را بیان نماید. اهمیت این مسأله در مباحث کیفری پیش از پیش نمایان می‌شود. چه، در مباحث کیفری در صورت اشتباه، ممکن است مقرر حتی جان خویش را از دست بدهد. آنچه مسلم است ادله اثبات دعوا و در ما نحن فیه اقرار، تنها یک سلسله مستندات برای کشف واقع محسوب می‌شود و در ورای طریق بودن، دیگر ارزش خاصی بر آن مترتب نیست. لذا به همین جهت است که در صورت عدم وجود شرایط صحت اقرار، هیچ ارزشی بر آن مترتب نیست و اقرار مقرر فاقد ارزش‌گذاری است. به عنوان مثال چنانچه اقرار با زور و تهدید و اجبار همراه باشد اعتباری ندارد. [۱۰، ج ۳، ص ۱۲۱].

۳. حقوق کیفری ایران

در این قسمت رویکرد قانونگذار مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (۳۰) و آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴ (۳۱) مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در ابتدا می‌توان بیان داشت که مطابق قانون مجازات اسلامی یکی از ادله اثبات در امور کیفری اقرار است. در ماده ۱۶۰ این قانون آمده است: «ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است.»

قانونگذار در این ماده به صورت عمومی ادله اثبات جرائم را مدنظر قرار داده و بدون بیان وضعیت طریقت و یا موضوعیت، آن را منحصر به چهار مورد کرده است. اولین اشاره‌ای که می‌توان در این قانون درباره موضوع پژوهش یافت، حکم ماده ۱۶۱ است که به صراحت از موضوعیت اقرار سخن گفته و بیان گردیده است: «در مواردی که دعوای کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد.»

البته جای شگفتی است که از یک سو قانونگذار در ابتدای ماده صریحا به موضوعیت اقرار اذعان داشته ولی در ادامه در تعارض با علم قاضی آن را از درجه اعتبار خارج کرده و به مفهوم مخالف بیان داشته است که قاضی در موردی که اقرار با علم او در تعارض باشد، حق انشاء رأی براساس اقرار ندارد. این بیان دقیقا مخالف تحلیل علمی «موضوعیت» می‌باشد. چنانکه بیان شد وقتی از موضوعیت امری صحبت می‌شود بدین معناست که آن مورد به خودی خود و «لوخلی و طبعه» حجیت داشته و آن چه برای ما اهمیت دارد خود آن مورد (در ما نحن فیه اقرار) است. به بیان دیگر در موضوع پژوهش، وقتی اقرار موضوعیت داشته باشد، دیگر نباید به دنبال حالت منتظره دیگری باشیم و آنچه اصل و اساس است خود اقرار است. با این وصف، چنانچه اقرار متهم صورت پذیرد، جرم در مورد ایشان اثبات شده و رأی ثابت می‌شود. حال، اگر گفته شود (مانند موضع قانونگذار در ماده ۱۶۱) که اگر اقرار با دلیل و اماره دیگری (همانند علم قاضی) تعارض پیدا کرد، از درجه اعتبار ساقط شده و قاضی نباید مستند به آن جرم را ثابت بداند، به نوعی از مجرای موضوعیت خارج شده و به طریقت اقرار روی آورده است. به بیان صریحتر، بیان قانونگذار در ابتدای ماده و ذیل آن با یکدیگر متناقض است، از یک سو به موضوعیت اقرار اذعان کرده است و از دیگر سو در حالت تعارض با علم قاضی برای آن اعتباری قائل نیست.

در ماده ۱۷۱ نیز بیان شده است که با وجود اقرار متهم، ادله دیگر مورد بررسی واقع نمی‌شود مگر اینکه قاضی قرائن و امارات را مخالف اقرار تشخیص دهد. در این ماده آمده است: «هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم کند، اقرار وی معتبر است و نوبت به ادله دیگر نمی‌رسد، مگر اینکه با بررسی قاضی رسیدگی کننده قرائن و امارات برخلاف مفاد اقرار باشد که در این صورت دادگاه، تحقیق و بررسی لازم را انجام می‌دهد و قرائن و امارات مخالف اقرار را در رأی ذکر می‌کند.» در این جا نیز قانونگذار در ابتدای ماده، بدون بیان صریح، به موضوعیت اقرار اشاره و آن را پذیرفته است. چه، در صدر ماده بیان داشته است که با وجود اقرار، جرم در مورد متهم ثابت شده و ادله دیگر مورد بررسی واقع نمی‌شود. این مطلب بدین معنا است که اقرار در نظر قانونگذار موضوعیت داشته و اقرار بماهو اقرار اعتبار دارد. ولی در ادامه بیان کرده است که چنانچه در تحقیقات به عمل آمده قرائنی خلاف اقرار یافت شود بایستی در رأی نوشته شود. البته به این موضوع پرداخته نشده است که پس از نوشتن در رأی، اقرار صورت گرفته توسط متهم چه

حالتی پیدا می‌کند؟ آیا هنوز معتبر است و بایستی بر پایه آن رأی صادر کرد یا اینکه از درجه اعتبار ساقط می‌شود؟ به نظر می‌رسد در این ماده نیز قانونگذار اشتباهات ماده قبل را تکرار کرده و پس از پذیرفتن موضوعیت اقرار، به طریقت آن اشاره داشته و لذا به بی اعتباری اقرار اذعان و بر این باور است که قاضی دادگاه نباید بر اساس آن رأی صادر کند. اگر این تحلیل را نپذیریم، دستور قانونگذار مبنی بر نوشتن دلایل مخالف اقرار در رأی به نوعی عبث می‌باشد. به هر جهت به نظر می‌رسد در اینجا نیز دیگر اقرار اهمیتی نداشته و بایستی جرم از طریق دیگری اثبات شود.

در ماده ۲۱۳ این قانون نیز آمده است که در صورت تعارض ادله اثبات دعوا، اقرار بر شهادت و قسامه و سوگند مقدم است. البته اگر قائل به موضوعیت اقرار باشیم، از آنجایی که درجه اهمیت اقرار بیشتر است، در مقام تعارض، نسبت به دیگر ادله اثبات دعوا رجحان داشته و بایستی بر آن‌ها مقدم باشد ولی در صورت طریقت داشتن آن، مقدم شدن اقرار بر دیگر ادله قابل انتقاد است. البته شاید بتوان گفت که قانونگذار در این ماده به نوعی مطابق با قواعد، بر موضوعیت اقرار اشاره داشته اما آثار آنرا نپذیرفته است و به عبارت دیگر هنوز موفق به ارائه یک تئوری متقن در خصوص تعارض نشده است.

در ماده ۴۷۷ که در فصل چهارم قانون مجازات اسلامی که مسئولیت پرداخت دیه را از نظر گذرانده است بیان شده که چنانچه علم اجمالی^۱ نسبت به ارتکاب جنایت توسط دو یا چند نفر معین حاصل شود، به چه نحو بایستی دیه اخذ گردد. محل بحث در اینجا تبصره این ماده است که بیان داشته چنانچه منشا علم اجمالی، اقرار باشد اولیاء دم یا مجنی علیه مخیرند که برای دریافت دیه به هریک از متهمان مراجعه کنند. در این جا نیز به نوعی اقرار در زمره امارات قرار گرفته شده است. به عبارت دیگر اقرار واجد وصف طریقت است. چه، اگر اقرار موضوعیت داشت محلی برای حصول علم اجمالی نبود و از این جهت که اقرار بنفسه حجیت دارد، می‌توان بر پایه آن رأی صادر کرد و به نوعی منشاء علم تفصیلی می‌شود. البته نکته حائز اهمیت در این باره این است که منشاء این رأی قانونگذار مشخص نیست. به این بیان که چنانچه اقرار طریقت داشته باشد، همانند نظر مشهور اصولیون، اصل در تعارض طرق، تساقط است لذا محلی برای اعتنای به اقرار وجود ندارد و چنانچه قائل به موضوعیت اقرار باشیم در تعارض دو سبب، اصل تخییر

۱. علم اجمالی در مقابل علم تفصیلی قرار گرفته می‌شود. وقتی نسبت به موضوعی علم وجود داشته باشد ولی با تردید و ابهام مواجه باشد، گفته می‌شود در این مورد علم حاصل شده است ولی به صورت اجمالی.

است که البته دلیل اختیار ولی دم در جای خود محل تردید است. مضافاً اینکه جایگاه آمره بودن حقوق کیفری در عصر امروز را با اختیار ولی دم چگونه قابل جمع است؟ این موضوع به نوع دیگری در ماده ۴۸۳ بیان شده است که اگر دو نفر اقرار به ارتکاب یک جنایت کنند، مدعی مخیر است از یکی از این دو مطالبه دیه کند. در اینجا نیز قانونگذار اقرار را به نوعی منشاء علم اجمالی دانسته است و در صورت مخالفت یکی از دو اقرار با علم تفصیلی آن را از درجه اعتبار خارج می‌داند. به هر جهت، در این ماده نیز وقتی از حصول علم اجمالی از طریق اقرار صحبت می‌شود، یعنی اینکه اقرار اماره‌ای است برای کشف واقع و طریقت آن محرز است.

در ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری در مورد اثبات جرم توسط اقرار بیان شده است: «هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرمی نماید و اقرار او صریح و موجب هیچگونه شک و شبهه‌ای نباشد و قرآین و امارات نیز مؤید این معنی باشند، دادگاه مبادرت به صدور رأی می‌نماید و در صورت انکار یا سکوت متهم یا وجود تردید در اقرار یا تعارض با ادله دیگر، دادگاه شروع به تحقیق از شهود و مطلعین و متهم نموده و به ادله دیگر نیز رسیدگی می‌نماید.»

در این ماده قانونگذار اقرار را به خودی خود واجد اهمیت ندانسته و بیان کرده است که چنانچه اقرار موجب تردید نباشد، مورد استناد رأی قرار می‌گیرد. در ادامه نیز بیان کرده است چنانچه مفاد اقرار با قرائن در تعارض باشد، از درجه اعتبار خارج و بایستی جرم از طریق دیگری اثبات شود.

نتیجه‌گیری

همانگونه که در مباحث اعم از آراء فقها و قوانین ملاحظه می‌شود اختلاف نظر زیادی بین ایشان در باب طریقت و موضوعیت اقرار وجود دارد و با محتوای متعارضی که در قوانین کیفری ایران مشاهده می‌شود نمی‌توان در این باره به نظر صریحی رسید. از سوی دیگر اکثر فقها برای مودای خود، دلیلی اقامه نکرده‌اند. شاید وجه عدم ذکر دلیل در این باره این بوده است که ایشان در مقام بیان موضوعیت و طریقت اقرار نبوده‌اند و از این جهت مطالب خویش را درباره این موضوع، به صورت مفصل بیان ننموده‌اند.

با توجه به این نکته، باید گفت که به نظر می‌رسد که فلسفه حاکم بر ادله اثبات دعوا (همانگونه که از نام آن مشخص است) روشن شدن واقعیت برای قاضی و اجرای عدالت

می‌باشد و در ورای خود ارزش دیگری بر آن مترتب نیست. به عبارت دیگر اقرار (به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا)، در هر نظام حقوقی، صرفاً کشف حقیقت برای قاضی است و اینکه اقرار را بذاته (به نحو موضوعیت) واجد ارزش بدانیم، بر خلاف حکمت و ماهیت ادله اثبات دعواست. بر این اساس باید گفت: نظر فقهای که قائل به طریقت اقرار هستند، قریب به حقیقت بوده و با توجه به فلسفه وجودی و حکمت ادله اثبات دعوا، (دائر بر کشف حقیقت) صادر شده است. این رویکرد به ماهیت قوانین کیفری ایران نیز نزدیکتر است. چه، قانونگذار در قوانین کیفری، به طریقت اقرار گرایش داشته است و همانگونه که از نظر گذشت با نوع نگارش قانون طریقت اقرار را بر موضوعیت آن ترجیح داده است. همچنانکه در موارد متعددی به قاضی این دستور داده شده است که مودای اقرار را مورد کنکاش و تتبع قرار داده و در صورت تعارض آن را از عداد دلایل خارج کند.

مضافاً اینکه اقرار از حیث ماهوی، «اخبار» تلقی می‌شود، یعنی می‌تواند مترتب به صدق و یا کذب باشد. لذا تاسیسی با این ماهیت (صدق یا کذب) نمی‌تواند جنبه موضوعی داشته باشد و صرفاً کاشف (طریق) از یک حقیقت است.

بر این اساس، طریقت اقرار، امری مسلم است. بنابراین، به صرف اقرار متهم، جرم در مورد او اثبات نخواهد شد و قاضی محکمه موظف به تحقیقات گسترده برای روشن شدن موضوع و صدور حکم براساس اقتناع وجدانی بر کشف حقیقت و تحقق عدالت است.

منابع

- [۱]. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، «لسان العرب»، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
- [۲]. آشتیانی، محمد حسن بن جعفر (۱۳۶۹ ق) «کتاب القضاء»، تهران: چاپخانه رنگین، چاپ نخست.
- [۳]. بجنوردی، حسن بن آقا بزرگ موسوی (۱۴۱۹ ق)، «القواعد الفقهية»، قم، نشر الهادی، چاپ دوم.
- [۴]. تبریزی، جواد بن علی (بی تا)، «أسس القضاء و الشهادة»، بی جا: قم، چاپ نخست.
- [۵]. حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی (۱۴۰۹ ق)، «وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة»، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، چاپ نخست.
- [۶]. حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۰۹ ق)، «کتاب القضاء»، بیروت: دارالعلم.
- [۷]. حلبی، ابن زهره، حمزة بن علی حسینی (۱۴۱۷ ق)، «غنية النزوع إلى علمی الأصول و الفروع»، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- [۸]. حلبی، ابو الصلاح تقی‌الدین بن نجم‌الدین (۱۴۰۳ هـ ق)، «الکافی فی الفقه»، اصفهان: بی جا، چاپ نخست.
- [۹]. حلی، محقق نجم‌الدین جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ ق)، «شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام»، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.

- [۱۰]. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ ق)، «مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة»، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ نخست.
- [۱۱]. حیدری، سیدعلی نقی (۱۴۱۲ ق)، «اصول الاستنباط»، بی جا: شورای مدیریت حوزه علمیه قم.
- [۱۲]. خراسانی، آخوندمحمدکاظم بن حسین (۱۴۰۹ ق) «کفایة الأصول»، بی جا: مؤسسه آل البيت «ع».
- [۱۳]. خمینی، سیدروح الله موسوی (بی تا)، «تحریر الوسيلة»، قم: مؤسسه دار العلم، چاپ نخست
- [۱۴]. خوانساری، سیداحمد (۱۴۰۵ ق)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
- [۱۵]. خوبی، سیدابو القاسم موسوی (بی تا)، «مصباح الفقاهه»، بی جا.
- [۱۶]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق)، «المفردات فی غریب القرآن»، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، چاپ نخست.
- [۱۷]. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی (۱۴۱۰ ق)، «الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة»، قم: کتابفروشی داورى.
- [۱۸]. ----- (۱۴۱۳ ق)، «مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام»، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ نخست.
- [۱۹]. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین (بی تا)، «فرائد الأصول»، بی جا: دفتر انتشارات اسلامی
- [۲۰]. صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۰۸ ق)، «مباحث الأصول»، بی جا.
- [۲۱]. ----- (۱۴۱۷ ق)، «بحوث فی علم الأصول»، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی
- [۲۲]. صدرالدین شیء رازی (بی تا)، «الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة»، بی جا
- [۲۳]. طباطبائی، صاحب ریاض، سید علی بن محمد بن ابی معاذ، (۱۴۰۹ ق)، «الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع»، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ نخست
- [۲۴]. ----- (۱۴۱۸ ق)، «ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل»، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ نخست
- [۲۵]. طباطبائی، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۴ ق)، «بدایه الحکمه»، بی جا.
- [۲۶]. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰ ق)، «النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی»، بیروت، دار الكتاب العربی، چاپ دوم.
- [۲۷]. عاملی، جواد بن محمد حسینی (بی تا)، «مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة»، بی جا
- [۲۸]. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ ق)، «نهاية الأفكار»، بی جا: دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۹]. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق)، «کتاب العین»، قم: منشورات الهجرة، چاپ دوم.
- [۳۰]. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴.
- [۳۱]. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.
- [۳۲]. الکیدری، قطب الدین محمد بن حسین (۱۴۱۶ ق)، «إصباح الشیعة بمصباح الشریعة»، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ نخست
- [۳۳]. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ ش)، «الکافی»، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
- [۳۴]. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۳ ش)، «اصول فقه»، تهران: دفتر نشر علوم اسلامی

- [۳۵]. مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین (بی‌تا)، «القصاص علی ضوء القرآن و السنه»، قم: بی‌جا.
- [۳۶]. مروارید، علی‌اصغر (۱۴۲۱ق)، «موسوعه سلسله المصادر الفقهیه»، بیروت: دارالتراث اسلامی، چاپ نخست.
- [۳۷]. مظفر، محمدرضا (بی‌تا)، «اصول الفقه»، بی‌جا: انتشارات اسماعیلیان.
- [۳۸]. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ق)، «القواعد الفقهیه»، قم: مدرسه امام امیر المؤمنین (ع)، چاپ سوم.
- [۳۹]. میرمحمد صادقی (۱۳۸۹ش)، «جرأیم علیه اشخاص»، تهران: میزان.
- [۴۰]. نجفی، محمدحسن‌بن‌باقر، (بی‌تا)، «جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام»، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

